

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

حجّ باطنی

روز بسیار خجسته‌ای است؛ تقارن دو عید بزرگ اسلامی، عید اضحی یا قربان و روز جمعه که عید همه‌ی مسلمانان است. وقتی این دو عید بزرگ با هم تلاقی می‌کنند؛ حجّ آن سال را حجّ اکبر می‌نامند و لذا به تعبیری امسال حجّ اکبر برپا بود. عید قربان عید عظیمی است. گر چه سال‌های قبل اشاراتی در مورد آن داشته‌ایم؛ اما چون مناسبت امروز است به طور خیلی مختصر در مورد آن توضیح مختصری می‌دهم.

شمه‌ای از اسرار حج

روز هشتم ماه ذی‌الحجّه، روز ترویبه، روز آب برداشتن است. در صدر اسلام به دلیل این‌که امکانات زیستی در سرزمین عرفات، مشعر و منا نبود، حج‌گزاران یا حاجیان برای انجام این بخش از مناسک حج، ناگزیر بودند با خود آب و غذا بردارند و ببرند؛ لذا روز هشتم را که روز آغاز عزیمت بود، یوم الترویبه، یعنی روز آب برداشتن نام نهادند. در جنبه‌ی باطنی حج هم همین است. یعنی در مسیر لقاء خدا باید ماء ولایت، عامل حیات‌بخش سالک الی الله باشد. تا کسی از سرچشمه‌ی آب ولایت توشه‌ای برنگیرد، نمی‌تواند راه لقاء خدا را تا پایان، به سلامت طی کند.

در یوم‌الترویبه آب برداشته می‌شود و حاجی در مسجد الحرام و کنار خانه‌ی خدا یا در هر نقطه‌ی دیگر شهر، برای انجام اعمال حج، مُحَرَّم می‌شود. از نظر فقهی هر جای شهر مکه باشد می‌تواند به احرام حج محرم شود. مُحَرَّم شدن به معنای حرمت گزاردن بر خدای متعال است. به یک تعبیر، احرام به رعایت حرمت حضرت حق و مراعات ادب بندگی قائل شدن است و تعبیر دیگر، حرام کردن آنچه بر خود

حلال است. قسمت اعظم آنچه در احرام بر مُحَرَّم حرام می‌شود، حلال‌های الهی است. این نشان می‌دهد کسی که قصد سلوک الی الله می‌کند؛ بسیاری از چیزهایی را که بهره‌مندی از آنها برای دیگران روا و بلا مانع است، بر خود حرام می‌کند. لذا نذ و تنعمات را بر خود حرام می‌کند.

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد

لذا محرم شدن، هم نوعی مراقبه‌ی عبودیت و بندگی است، هم نوعی ریاضت و تحریم کردن آنچه بر دیگران حلال است. چرا که این فرد عازم سفر لقا و دیدار خدای متعال است. کسی که چنین قصد و عزمی می‌کند، باید باب تنعم و دنیادوستی و لذت‌جویی را بر خود مسدود کند؛ همین‌طور باید ادب بندگی را مراعات کند. هم حرمت حق متعال را پاس دارد؛ هم خویشتن را از تنعمات بازدارد. حاجی در مکه محرم می‌شود. اولین منزلی که واجب است وارد شود، عرفات است. روز عرفه، روز نهم ماه ذی‌الحجه، بر حاجی واجب است، بین فاصله‌ی ظهر تا مغرب، عرفات را درک کند که اگر کسی موفق به درک عرفات نشد، حج او باطل است. لذا داریم «الْحَجُّ عَرَفَةٌ»^۱. واژه‌ی حج به معنی قصد است؛ حاج به معنی کسی است که هدفمند زندگی می‌کند؛ در زندگی خود هدف و مقصود و مقصدی دارد. جوهر و گوهر حج عرفه است. چون قصد خدا کردن و سلوک الی الله ممکن نیست مگر با یقظه و بیداری و پی بردن به این که من کیستم؟ برای چه آفریده شده‌ام؟ مسیری که برای طی کردن آن ایجاد شده‌ام، چه مسیری است؟ چه غایت و مقصدی در انتهای سیرم باید مقصود من باشد؟ پی بردن به این حقیقت که حیات انسانی چیست و آنچه طی می‌کنم یک زندگی حیوانی است و این، که خود را به خور و خواب و خشم و شهوت مشغول داشته‌ام، در شأن من است. معرفت پیدا کردن به این حقیقت، توأم با نوعی ندامت و پشیمانی از عمر تباه شده و به ثمنِ بخش از دست رفته. لذا عرفات وادی معرفت است؛ وادی پی بردن به حقیقتی است که سالک تا امروز، در اثر غفلت و غوطه‌وری در جنبه‌های مادی

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۲۴۳ و ابن ابی جمهور احسنی، عوالی اللالی، ج ۳، ص ۹۳ و ۹۷ و ۲۳۶ و شهید ثانی، مسکن الفؤاد، ص

و حیوانی، از آن غافل بوده است. این همان مقام یقظه و بیداری و به خویش آمدن پس از دوران بی‌خویشی و بی‌خویشتنی است؛ بازگشت به خویشتنِ خویش است. بیدار شدن از خواب غفلت است و این بیدار شدن و یقظه، توأم با توبه است؛ لذا وادیِ عرفات، وادی توبه است؛ سرزمینی است که آدم عَلَيْهِ بعد از این که از بهشت الهی هبوط کرد؛ در آن جا کلمات را از خدای متعال تلقی نمود و توبه کرد و توبه‌ی او مورد پذیرش الهی قرار گرفت. لذا یقظه منزلی است که بلافاصله حالت تصمیم بر تحوّل زندگی را با خود همراه دارد؛ ندامت و پشیمانی از عمر تباه شده و تصمیم جدّی برای ایجاد یک تغییر و تحوّل. لذا سرزمین عرفات وادی تحوّل و توبه است. در متن دعاهایی که از معصومین عَلَيْهِمُ برای روز عرفه وارد شده است، غالباً همین حالات را می‌بینیم. از یک سو توجّه به حقّ عظیم خدای متعال و از سوی دیگر توجّه به کاستی‌های خویشتن و توبه و پشیمانی از انحراف و انحطاطی که انسان عمری در مسیر زندگی دچار آن بوده است. جالب اینجاست که زمان وقوف در وادی عرفات روز است؛ یعنی از ظهر تا غروب آفتاب. این زمانی است که حاجی باید در عرفات باشد. این همان زمانی است که انسان در زندگی دنیوی خود غرق اشتغالات ظاهری است و چشمش به عالم ظاهر دوخته شده است. به تعبیر دیگری، سرزمین عرفات یادآور بیداری عمومی است که در کلّ خلقت اتفاق می‌افتد؛ آغاز قیامت و برپاشدنِ صحنه‌ی محشر، که در آنجا بیداری‌یی است که همه، از نیک و بد، به آن نائل می‌شوند. منتهی^۱ آن بیداری، قهری و جبری است و آن روز راهی برای تصحیح و اصلاح اشتباهات و خطاها باقی نمانده است. اما اینجا اگر سالک به معرفت و بیداری و یقظه برسد، امکان تغییر روپه و تحوّل برای او وجود دارد.

سرزمین عرفات بیرون از حرم است. حرم، حریمی در اطراف شهر مکه است که وقتی کسی می‌خواهد از آنجا بگذرد و به سمت مکه برود، باید حتماً محرم باشد. اما عرفات بیرون از حرم است؛ گویا سالک در آن نقطه‌ای که به یقظه و بیداری می‌رسد، اهل حرم الهی نیست؛ بیرون رانده شده‌ی از آن وادی است؛ کسی است که در حریم دوست اقامت ندارد. اما وقتی به یقظه و بیداری و توبه و تحوّل رسید، آن‌گاه است که با تکمیل این توبه، در آستانه‌ی ورود به حرم قرار می‌گیرد. چون عصر عرفه، حاجی‌ها

از محلّ اقامتشان در عرفات حرکت می‌کنند و شب را در مشعرالحرام به سر می‌برند. مشعرالحرام داخل حرم است؛ یعنی حال که به یقظه و بیداری رسیده‌ای و توبه کرده‌ای و مصمّم شده‌ای بر این که از روزمرگی‌ها و از زندگی مادّی و حیوانی بگنی و به حیات انسانیت راه پیدا کنی، می‌توانی وارد حریم دوست شوی. مشعرالحرام در حریم دوست قرار گرفته است و جزء حرم است. اینجا نقطه‌ای است که سالک الی الله به شعور و خودآگاهی می‌رسد؛ به درک حقیقت می‌رسد و این امری است که در شب اتفاق می‌افتد. وقوف در مشعرالحرام شب انجام می‌شود. از اوّل مغربِ روز نهم ماه ذی‌الحجّه که آغاز شب است، حاجی در مشعرالحرام وقوف و اقامت می‌کند تا اذان صبح روز دهم که به منتهی‌الیه مشعرالحرام یا مُزْدَلِفَه می‌آید که منطقه‌ای به نام وادی محصّر است و آماده‌ی عبور می‌شود. گویا وارد منطقه‌ای می‌شود که از آنجا باید خط را بشکند و به صحنه‌ی کارزار و رزم وارد شود. نیل به خودآگاهی و شعور و درک حقایق بلند هستی در مشعرالحرام در شب اتفاق می‌افتد. لذا بارها اشاره کرده‌ایم که سالک به مقصد نمی‌رسد، مگر این که اهل شب باشد؛ اهل بیداری دل شب باشد. کلّ دنیا و همه‌ی عالم کثرت هم شب است و در شب است که سالک باید راه را طی کند برای این که به روز دیدار و یوم‌القیامه‌ی سیر باطنی خود وارد شود. این اقامت، اقامت شبانه است. این شبِ بیداری است و بسیار مستحبّ است که حاجی این شب را نخوابد و تا صبح بیدار باشد. این شبی است که حاجی‌ها برای رمی جمرات سنگ جمع می‌کنند؛ یعنی شبِ تجهیز است. سالک الی الله برای طیّ مسیر سلوک نیاز به سلاح دارد؛ چون می‌خواهد به کارزار شیطان و نفس خود برود و این دو نبرد مستلزم ملزومات و تجهیزات و سلاح است. چون در منا باید به هر یک از مظاهر شیطانی هفت سنگ پرتاب شود؛ شاید این هفت سنگ سمبلی از هفت دری باشد که به سوی دوزخ باز می‌شود؛ «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»^۲ هفت در رو به دوزخ باز می‌شود؛ شاید هفت در همان هفت نقطه‌ی ارتباط ما با عالم کثرت است؛ چشم و بینایی، گوش و شنوایی، شامه و بویایی، ذائقه و چشایی، لامسه و بساوایی، و شهوت و غضب و یا دست

^۲.سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۴.

و پا، نقاط ارتباط ما با عالم کثرت‌اند. ظاهر ما از هفت طریق با عالم کثرت مرتبط است؛ نگاهی که می‌کند؛ آنچه می‌شنود؛ آنچه می‌بیند؛ آنچه می‌چشد؛ آنچه لمس می‌کند؛ میل و اشتیایی که به چیزها دارد؛ نفرت و خشمی که می‌ورزد؛ یا کارهایی که با دست انجام می‌دهد؛ راهی که با پا می‌پوید؛ هنگامی که حاکمیت عقل و دل بر آنها نباشد؛ درهایی هستند که به سوی دوزخ باز می‌شوند؛ اما اگر حاکمیت عقل و دل بر آنها مستولی شد، این هفت تا به علاوه‌ی عقل یا دل، هشت تا می‌شوند؛ آن وقت هشت در بهشت می‌شوند. «إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ»^۳. یعنی حالا همان چشم با نگاه‌هایش به بهشت راه پیدا می‌کند؛ همان گوش با شنیدن‌هایش به بهشت راه پیدا می‌کند. حاجی باید هفت سنگ بزند. شاید هر یک از این هفت تا به دری از درهای دوزخ در وجود او پرتاب می‌شود؛ یا حاجی به هفت جهتی که شیطان از آن جهات به وجود انسان نفوذ می‌کند؛ حمله‌ور می‌شود. لذا شب تجهیز و سلاح‌برگرفتن است و وقتی سالک می‌تواند سلاح برگیرد که در وادی مشعر باشد؛ یعنی اهل شعور و درک باشد. آنجا نقطه‌ی سلاح‌برگرفتن برای مبارزه و کارزار است.

با دمیدن سپیده، نماز صبح را در وادی محصر به جا می‌آورد؛ وادی محصر منتهی^۱ الیه مشعرالحرام به سمت منا است. با اولین تیغ شعاع خورشید که به چشم می‌رسد؛ با طلوع خورشید، این سپاه مجهز مسلح، خط را می‌شکند و وارد وادی منا می‌شود.

وادی منا سرزمین آرزو و عشق و دلدادگی و محبت است. چون عرصه‌ی کارزار عرصه‌ی عشق است. کسی که اهل عقل و تجارت و چرتکه انداختن و سود و زیان حساب کردن است به وادی کارزار و مجاهده راه ندارد. انسان باید اهل عشق و آرزوهای عاشقانه شود تا جان بر کف نهد و در میدان کارزار، آنچه را دارد سرمایه‌گذاری کند. لذا عرصه‌ی کارزار سرزمین مناست. جایی که سالک الی الله به نبرد با شیطان و نفس، که شیطان درونی است، می‌پردازد؛ سرزمین عشق است. وقتی دل داد و عاشق شد؛ شایستگی به میدان مبارزه رفتن پیدا می‌کند.

^۳. مجلسی، بحار، ج ۸، ص ۱۲۱.

روز دهم که روز عید قربان و یوم اضحی است، وارد سرزمین منا می‌شود. همان روز اوّل باید سه کار بزرگ انجام دهد؛ ابتدا باید به بزرگ‌ترین مظهر شیطان حمله‌ور شود و سنگ بزند؛ با شیطان، در عظیم‌ترین جلوه‌اش بجنگد. بعد از رمی جمرات، باید به قربانگاه برود؛ قربانی کند و پس از آن اگر مرد باشد، سر می‌تراشد؛ خصوصاً اگر سفر نخستین حجّش باشد؛ حَجَّةُ الاسلام یا حجّ واجبش باشد؛ با انجام این سه کار وظیفه‌ی روز نخست را به پایان برده است. وادی عجیب عشق و دلدادگی و آرزومندی و امید، وادی‌یی است که این سه کار بزرگ باید در آن انجام شود؛ باید سر نفس بریده شود؛ آنچه انیت و انانیت سالک است باید ذبح شود؛ آن هم در وادی عشق و دلدادگی. دوم باید مظهر اعظم شیطان رمی شود؛ یعنی آنچه بزرگ‌ترین تأثیرات دورکننده را در سالک می‌گذارد؛ بزرگ‌ترین خطر است و بزرگ‌ترین آسیب از رهگذر آن بر او وارد می‌شود. سوم باید سر بتراشد؛ یعنی به عبودیت و بندگی تن دهد و پذیرای آن شود. این سه لازمه‌ی مقام تسلیم است. سالک با این سه، به مرتبه‌ی تسلیم نائل می‌شود و مُسَلِّم می‌شود؛ اهل تسلیم در برابر حق می‌شود.

عید قربان عید قربانی شدن و اهل قرب شدن است و به قرب راه پیدا نمی‌کند، مگر کسی که آماده‌ی قربانی شدن باشد. راه تقرب قربان شدن است. اگر کسی می‌خواهد به دوست راه برد، باید آماده‌ی قربان شدن در راه دوست باشد؛ باید همه‌ی وجودش را در طبق اخلاص نهد و آرزومند این باشد که این پیشکش و هدیه‌ی ناقابلی را که به آستان دوست تقدیم می‌کند، از او بپذیرد. عید قربان عید قرب و نزدیک شدن از راه قربان شدن است. لذا مستحبّ است وقتی حاجی خودش گوسفند را سر می‌برد یا اگر خودش ذبح بلد نیست و ذبح را نیابتاً به کسی می‌سپرد، دستش را روی دست کسی که گوسفند را ذبح می‌کند بگذارد و نیت کند که نفس خود را ذبح می‌کند؛ انیت و انانیت خود را ذبح می‌کند. از این پس منی در وجود نیست؛ هرچه بارقه‌ای از من در وجود بود همه رفت. لذا در روایات داریم به ازای هر عضو قربانی یک عضو قربانی‌کننده از آتش دوزخ نجات پیدا می‌کند. پس گویا قربانی خود اوست و نفس اماره‌ی فرد است که در پیشگاه الهی سر بریده می‌شود. دیگر منی ندارد؛ داعیه‌ای ندارد؛ خطی به دور خویشتن نکشیده است که او را از گستره‌ی هستی متمایز کند. تمام تعینات را با قربان کردن فرو

می‌ریزد. این خطی که به دور خود کشیده‌ایم که ما را تعریف می‌کند؛ اسم من چیست؛ فامیلی‌ام چیست؛ فرزند چه کسی هستم؛ اهل کجا هستم؛ چه تحصیلاتی دارم؛ چه شغلی دارم؛ چه عنوان اجتماعی‌یی دارم؛ و...؛ اینها همان خطی است که به دور خود کشیده‌ایم؛ یک خط وهمی که اگر پاک شود، به بی‌کرانه‌ی هستی متصل می‌شویم. مثل یک دایره که با گچ روی تخته‌سیاه کشیده شده باشد. آنچه سطح این دایره را از کل تخته‌سیاه متمایز کرده است، خط سفیدی است که به شکل دایره کشیده‌ایم. اگر این خط را پاک کنیم؛ آن دایره به کل تخته سیاه متصل است. پس اگر بتوانیم خطی را که به دور خود کشیده‌ایم پاک کنیم؛ خود را از تعینات وهمی نجات دهیم، به بی‌کرانه‌ی هستی وصل می‌شویم. قربان شدن یعنی این؛ یعنی همه‌ی تعینات خویش را سر بریدن؛ آثاری از انیت و انانیت برجا نماندن. حاجی، قاصد، سالک، سائر الی الله اگر به این سه کار موفق شد؛ یعنی هم با شیطان که دشمن قسم خورده است و بر قسم خود جدی و استوار ایستاده است؛ ^۴ «عَدُوُّ لَكُمْ» ^۵ «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» اگر این دشمن قسم‌خورده را به دشمنی شناخت و با همه‌ی وجود در برابر او ایستاد و مقاومت کرد؛ از سوی دیگر، نقطه‌ی آسیب‌پذیری که بعضی از مکاتب به آن چاکرا می‌گویند و نقطه‌ی نفوذ شیطان است که در شخص وجود دارد؛ از بین برد. اصل این نقطه انانیت ماست.

مادر بت‌ها بت نفس شماست چون که آن بت مار و این بت اژدهاست

اگر توانست نفس را از پا درآورد؛ یعنی اگر از بیرون شیطان حمله‌ور و از درون نقطه‌ی نفوذ و آسیب‌پذیر وجودش را از بین برد، موجود رویتنی می‌شود که هیچ دشمنی بر او قدرت غلبه و پیروزی ندارد.

وقتی سر تراشید، یعنی تن به بندگی و عبودیت داد. سر تراشیدن در فرهنگ امروز بشری هم نوعی خواری را می‌رساند. مجرمینی را که دستگیر می‌کنند، سرشان را می‌تراشند؛ این نوعی خواری و ذلت

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۲.

۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۸.

است. وقتی حاجی هم با شیطان بیرون و هم با شیطان درون به مصاف پرداخت و در این نبرد غالب شد؛ می‌گوید خدایا من نبودم؛ من که‌ام که با شیطان بیرون مقابله کرده باشم؟! من که‌ام که بر شیطان درون غلبه کرده باشم؟! چون اینجا نقطه‌ی خطرناکی است. بعضی از کسانی که در مسیر سلوک بوده‌اند با بعضی از موقّیّت‌هایی که در طی گردنه‌های سلوک نصیبشان شده است، دچار عجب و غرور شده‌اند و به انیّت و انانیّت دچار شده و ادّعی مقاماتی کرده‌اند. اینجاست که سر می‌تراشد؛ یعنی می‌گوید خدایا من ذلیل توام؛ من عبد توام؛ من کیستم؟! همه چیز تویی؛ هرچه هست تویی. کسی که این‌گونه شد؛ از خود خالی شد و خود را در درون خویش سر برید و فریب شیطان را نخورد؛ وجودش که از خود تهی شد، از دوست پر می‌شود. معنی قربان و قرب یعنی این. این قرب قرب بسیار عجیبی است. به قدری نزدیکی حاصل می‌شود که دوگانگی از بین می‌رود. روزی سالکی بود و محبوبی بود؛ این سالک می‌خواست به آن محبوب برسد؛ اما با قربانی شدن، یگانگی حاکم شد؛ این فوق قرب است. قرب وقتی است که دو چیز باشند و به هم نزدیک شوند. اما در اینجا دو تا نیستند؛ منی وجود ندارد؛ او رفت؛ همه چیز شد او. و این قرب عجیبی است. فرمود: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»^۶

دوست نزدیک‌تر از من به من است

این میوه‌ی قربانی شدن است؛ از خود خالی و از او پر شدن. همه‌ی وجودش می‌شود او و به مقام خلافت و ولایت می‌رسد. مقام خلیفه‌ی الهی میوه‌ی همین سیر است. روز عید قربان روزی است که ابراهیم خلیل علیه السلام به امر الهی بر حنجر فرزند محبوبش اسماعیل علیه السلام خنجر نهاد تا به فرمان خدا او را ذبح کند؛ هم پدر سمبل تسلیم مطلق است؛ هم فرزند. وقتی این تسلیم حاصل شد؛ وقتی از قربانگاه استقبال کردند و برای قربانی آماده شدند، شایستگی امامت و خلافت فراهم آمد و ندا رسید؛ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۷. روز عید قربان روز نیل ابراهیم خلیل علیه السلام به مقام امامت است. اینجاست که

^۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

^۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

عبد به مقام خلافة اللّٰهی که مقام شایسته‌ی سالک الی الله و عبد خداست دست پیدا می‌کند. حال که این موقّیّت حاصل شد؛ به یمن این موقّیّت، خدای متعال سه شب سالک موقّق را در منا میهمان می‌کند. وقوف در منا میهمانی پیروزی در سیری است که سالک طی کرده است. صاحب‌خانه و میزبان خداست و او سالک به مقصد رسیده را سه شب میهمان می‌کند. در منا روزهای بعد عمل آنچنانی‌بی وجود ندارد؛ جز این که رمی جمرات می‌کنند و برمی‌گردند و فقط وقوف مهم است.

به طور معمول حاجی‌ها بعد از ظهر روز سوم به سمت مکه حرکت می‌کنند و برمی‌گردند؛ طواف خانه را انجام می‌دهند و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه و طواف نساء و نماز طواف نساء را است، انجام می‌دهند و دیگر حجّشان تکمیل است؛ گر چه در بین سه روز هم می‌توانند به مکه بروند و اعمال مکه را انجام داده و برای بیتوته‌ی شب، شامگاهان به منا بازگردند.

در چرخه‌ای که اشاره کردیم، عید قربان معنا پیدا می‌کند. عید قرب، عید نزدیکی، عید وصال، عید نائل شدن به مقام یگانگی و وحدت و حقیقت توحید. پیش‌تر گفته‌ایم توحید از نظر لغوی به معنای یکی شدن است؛ یعنی به یگانگی رسیدن. رسیدن به مقام توحید، رسیدن به مقام یگانگی با حقّ متعال، فانی شدن در حق و بقا یافتن به حق. امیدواریم چنین معنا و مغزی با اعمال ظاهریمان در حج توأم باشد.

اعمالی که به عنوان واجبات یا مستحبات فقهی انجام می‌دهیم، ظاهر احکام است. احکام در باطن خود حقیقتی دارند؛ باطن احکام ولایت است و سرّ این، توحید است. بنابراین وقتی احکام ظاهری حج ارزشمند است که ما را به حقیقت ولایت متّصل کند. اگر عابد از طریق عبادتش به حقیقت ولایت متّصل شد، عبادتش عبادت مثمر ثمری بوده است و وقتی به شاهراه و صراط مستقیم ولایت وارد شد، این صراط او را به سرمنزل توحید می‌رساند و به مقام دیدار و لقاء و وصال حقّ متعال نائل می‌سازد. در همه‌ی احکام ظاهری و از جمله احکام حج، این نکته مدنظرمان باشد که وقتی اعمال ظاهری

ارزش دارد که ما را به ولایت برساند. شیعه و سنی احادیث بسیاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند^۱ که اگر کسی به اندازه‌ی نوح عمر کند و تمام عمرش را در مقدس‌ترین نقطه‌ی عالم که مثلثی است که سه رأس آن در کعبه و مقام ابراهیم و حجرالأسود است، به عبادت مشغول باشد؛ تمام روزها را روزه بدارد و تمام شب‌ها را به شب زنده‌داری و قیام لیل مشغول باشد؛ اما ولایت ولی خدا را پذیرا نشده باشد تا به دلالت او وظایفش را انجام دهد؛ هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و عبادت‌های زیاد او ذره‌ای برای او سود ندارد. پس احکام ظاهری وقتی ارزش دارند که ما را به صراط مستقیم ولایت رهنمون شوند و وقتی سالک به صراط مستقیم ولایت واصل و جان و باطنش به حقیقت ولایت علویّه متصل شد؛ آن حقیقت که صراط مستقیم حق است، قطعاً او را به شهر توحید می‌رساند و به لقاء و دیدار و وصال الهی نائل می‌سازد. امیدواریم خدای متعال به همه‌ی ما توفیق دهد در عمل ما به احکام، باطن حکم که ولایت است و سر احکام که توحید است، وجود داشته باشد.

این عید بزرگ را تبریک می‌گوییم هم به حجّاجی که موفق بوده‌اند این مراحل را طی کنند و الآن در سرزمین منا میهمان خدا هستند و هم به همه‌ی حاجیان حقیقی که قاصدان و سالکان الی الله‌اند که حجّ اصلی را طی می‌کنند؛ و چه بهتر که این دو با هم جمع شود؛ یعنی سالک الی الله وقتی به حجّ ظاهری هم موفق شود، نور علی نور می‌شود. به همه‌ی طالبان کمال و طالبان وصول به حق متعال این عید را تبریک و تهنیت عرض می‌کنم؛ به خصوص به صاحب این روز، حضرت بقیّة الله الاعظم علیه السلام که امیرالحجّ هستند؛ هم امیر حجّ ظاهری حجّاج‌اند و هم امیرالحجّ حجّ باطنی سالکان الی الله‌اند و ایشان حقیقتی‌اند که به حج معنا و ارزش می‌دهند. وجود مقدّس ولی عصر علیه السلام در عصر و زمان ما، و حجّت خدا در هر عصر و زمان، عامل ارزش‌بخش به حجّ است. اگر ایشان نباشند؛ حج چیزی جز یک جنازه‌ی بی‌روح که هیچ هنر و اثری ندارد، نخواهد بود. همه‌ی ارزش حجّ به حضور بقیّة الله الاعظم علیه السلام در

^۱. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۵ و کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۸.

مراسم حجّ است و امیدواریم کسانی که جسمشان دور کعبه طواف می‌کند، قلبشان دور ولیّ اعظم خدا، انسان کامل به معنای مطلق کلمه، مشغول طواف باشد. این کعبه‌ی ظاهر را به عنوان سمبل و ماکتی از یک حقیقت بزرگ که در عالم هستی است و همه‌ی عالم به گرد وجود او می‌گردد، ساخته‌اند و آن ولیّ اعظم خداست. امیدواریم خدای متعال در همه‌ی عمر، ما را جزء طواف‌کنندگانِ حول محور وجود کعبه‌ی همه‌ی عشاق اهل معرفت، که وجود انسان کامل و حجّت اعظم الهی، بقیّة الله الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است، قرار دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ